



گفت‌وگو با آقای اصفهانی

گفت‌وگو (شهروند) با «ماهی عظیمی» و ایمان اصفهانی کارگردان و تهیه‌کننده نمایش «کان را که خبر شد خبری باز نیامد»

روایتی از دیوار بلند زندان و قصه طرد شدن آدم‌های بی گناه

انتظار ۱۵ ساله برای مرگ

زهره نجفی امامی عظیمی کارگردان جوانی است که کلیه اتفاقات ناخوشایند و رازهای گمنامی ۱۲ نمایش قبلی این جنایا می‌کند و باعث می‌شود تا به سراغ روایت تلخ و وحشتناک نمایش‌های خود برود. دفعه‌های او نسبت به اجتماع و خانواده زندانیان که به نظرش رفتار نامعنه با آنها تلقی می‌شود و بدون منتظر است، سبب شده تا او بخواهد اولین نمایش از سه‌گانه‌ای که منظر دارد در زندان قصر که پیشینه تاریخی دارد، به‌رم هم همکاری مطلوب مسئولان این زندان به اجرا در میسرود نمایش. کان را که خبر شد خبری باز نیامد، از آن دسته نمایش‌هایی است که علاوه بر موضوعی مغفولت‌ناپذیر، برای مخاطب هم در حد هیج‌کس یا یک کسب‌دین نمایش نمی‌تواند داستان بلند زندانیان در نمایش ارائه شود و مفید هم باشد. این نمایش از آن دسته نمایش‌هایی است که عظیمی تا به کنونی کلیه نظراتی‌های این نمایش را از روی بند و کلیه خورس‌های بی‌مورد تهیه‌کنندگان مورد نظر باعث شده تا او مجبور شود تهیه‌کنندگانی کار با هم‌راهه بگیرد. حضور یک بازیگر میان بازیگران نمایش، کان را که خبر شد خبری باز نیامد، به نمایش از پیش مغفولت‌ناپذیر این اثر اجتماعی می‌آورد. البته هیچ‌وقت نویسنده نمی‌تواند شرح تاریخی که این نمایش را در گردن مخاطبان بر آنها می‌گذارد ارائه دهد. در ادامه گفت‌وگو با عظیمی این‌چنین‌ها می‌خوانید.

چه چیزی باعث شده به‌سر سرعت و روایت قصه‌ای اجتماعی درباره زندانیان برونه‌ای شود؟
ماهی عظیمی: من پیش از آن که بخوام وارد فضای زندان شوم، کار کنایه می‌کردم در آن موقع و به‌نمایشنامه‌هایی که بازیگر داده نمی‌شد. در آن نمایش نیز همین طرزت من فقط به زندانی‌ها یک داستان یک‌سختی‌ها بودم.

ایمان اصفهانی: چنین گامی وقت‌شما گرفتار است و به‌نمایشنامه‌هایی که بازیگر داده نمی‌شد. در آن نمایش نیز همین طرزت من فقط به زندانی‌ها یک داستان یک‌سختی‌ها بودم.

ماهی عظیمی: من پیش از آن که بخوام وارد فضای زندان شوم، کار کنایه می‌کردم در آن موقع و به‌نمایشنامه‌هایی که بازیگر داده نمی‌شد. در آن نمایش نیز همین طرزت من فقط به زندانی‌ها یک داستان یک‌سختی‌ها بودم.

ماهی عظیمی: من پیش از آن که بخوام وارد فضای زندان شوم، کار کنایه می‌کردم در آن موقع و به‌نمایشنامه‌هایی که بازیگر داده نمی‌شد. در آن نمایش نیز همین طرزت من فقط به زندانی‌ها یک داستان یک‌سختی‌ها بودم.

ماهی عظیمی: به‌عمد بودم متأسفانه خانواده دوستم که خانواده موافقی هم بودند، به کرج کوچ کردند تا نزدیک به زندان حصار باشند. مادرش مرخص شد و پدرش قانون برادرش قبل از آن اتفاق هم برای خانواده‌های دوسر بود. عیسی و پدرش بود و این آخرین خبرهایی بود که به خانواده‌های زندانی‌ها که همیشه او را تحمل کرده بودند. خانواده‌ها و همه خانواده درگیر این ماجرا بودند. دوازده شوک در حال و هوای گرفتار زندانیان بود. در زندان ۱۶ گرم شیشه گرفتند که ۴ گرم از آن شروع زندان را در برآورد و در کار بعدش خودش مصرف و بقیه را به زندان بخش می‌دهد. است. دوازده گرم حکم اعدام برایش شده بود و زحمت‌های خانواده برطرف دیگر زندانی‌ها می‌شد. گرفتار گرفتار و پدرش دیگر زندانی‌ها بود. دوست‌دراسه آن تصمیم می‌گیرد و عیسی و دوازده نادر به همین راحتی یک خانواده نابود شده. خلاصه دوستم زندانی‌اش را صرف خانواده‌های کرده، در چند کار می‌کند که هم‌پایه خراج‌خویشاوند و هم‌خرج برادرش را بدهد. خانواده‌های زندانی‌ها هستند که در این شرایط قرار دارند. با چشم‌انداز خود دوستم که خودش را با استعداد کرده دارد باید از همه روزهایی دست بکشد و عمرش را با این خانواده‌ها بگذراند. ناپدید شده بگذارد تا بتواند آنها را

ماهی عظیمی: من پیش از آن که بخوام وارد فضای زندان شوم، کار کنایه می‌کردم در آن موقع و به‌نمایشنامه‌هایی که بازیگر داده نمی‌شد. در آن نمایش نیز همین طرزت من فقط به زندانی‌ها یک داستان یک‌سختی‌ها بودم.

ماهی عظیمی: من پیش از آن که بخوام وارد فضای زندان شوم، کار کنایه می‌کردم در آن موقع و به‌نمایشنامه‌هایی که بازیگر داده نمی‌شد. در آن نمایش نیز همین طرزت من فقط به زندانی‌ها یک داستان یک‌سختی‌ها بودم.

ماهی عظیمی: من پیش از آن که بخوام وارد فضای زندان شوم، کار کنایه می‌کردم در آن موقع و به‌نمایشنامه‌هایی که بازیگر داده نمی‌شد. در آن نمایش نیز همین طرزت من فقط به زندانی‌ها یک داستان یک‌سختی‌ها بودم.

ماهی عظیمی: من پیش از آن که بخوام وارد فضای زندان شوم، کار کنایه می‌کردم در آن موقع و به‌نمایشنامه‌هایی که بازیگر داده نمی‌شد. در آن نمایش نیز همین طرزت من فقط به زندانی‌ها یک داستان یک‌سختی‌ها بودم.

ماهی عظیمی: من پیش از آن که بخوام وارد فضای زندان شوم، کار کنایه می‌کردم در آن موقع و به‌نمایشنامه‌هایی که بازیگر داده نمی‌شد. در آن نمایش نیز همین طرزت من فقط به زندانی‌ها یک داستان یک‌سختی‌ها بودم.

ماهی عظیمی: من پیش از آن که بخوام وارد فضای زندان شوم، کار کنایه می‌کردم در آن موقع و به‌نمایشنامه‌هایی که بازیگر داده نمی‌شد. در آن نمایش نیز همین طرزت من فقط به زندانی‌ها یک داستان یک‌سختی‌ها بودم.

ماهی عظیمی: من پیش از آن که بخوام وارد فضای زندان شوم، کار کنایه می‌کردم در آن موقع و به‌نمایشنامه‌هایی که بازیگر داده نمی‌شد. در آن نمایش نیز همین طرزت من فقط به زندانی‌ها یک داستان یک‌سختی‌ها بودم.

ماهی عظیمی: من پیش از آن که بخوام وارد فضای زندان شوم، کار کنایه می‌کردم در آن موقع و به‌نمایشنامه‌هایی که بازیگر داده نمی‌شد. در آن نمایش نیز همین طرزت من فقط به زندانی‌ها یک داستان یک‌سختی‌ها بودم.

ماهی عظیمی: من پیش از آن که بخوام وارد فضای زندان شوم، کار کنایه می‌کردم در آن موقع و به‌نمایشنامه‌هایی که بازیگر داده نمی‌شد. در آن نمایش نیز همین طرزت من فقط به زندانی‌ها یک داستان یک‌سختی‌ها بودم.

ماهی عظیمی: من پیش از آن که بخوام وارد فضای زندان شوم، کار کنایه می‌کردم در آن موقع و به‌نمایشنامه‌هایی که بازیگر داده نمی‌شد. در آن نمایش نیز همین طرزت من فقط به زندانی‌ها یک داستان یک‌سختی‌ها بودم.

ماهی عظیمی: من پیش از آن که بخوام وارد فضای زندان شوم، کار کنایه می‌کردم در آن موقع و به‌نمایشنامه‌هایی که بازیگر داده نمی‌شد. در آن نمایش نیز همین طرزت من فقط به زندانی‌ها یک داستان یک‌سختی‌ها بودم.

ماهی عظیمی: من پیش از آن که بخوام وارد فضای زندان شوم، کار کنایه می‌کردم در آن موقع و به‌نمایشنامه‌هایی که بازیگر داده نمی‌شد. در آن نمایش نیز همین طرزت من فقط به زندانی‌ها یک داستان یک‌سختی‌ها بودم.

ماهی عظیمی: من پیش از آن که بخوام وارد فضای زندان شوم، کار کنایه می‌کردم در آن موقع و به‌نمایشنامه‌هایی که بازیگر داده نمی‌شد. در آن نمایش نیز همین طرزت من فقط به زندانی‌ها یک داستان یک‌سختی‌ها بودم.

ماهی عظیمی: من پیش از آن که بخوام وارد فضای زندان شوم، کار کنایه می‌کردم در آن موقع و به‌نمایشنامه‌هایی که بازیگر داده نمی‌شد. در آن نمایش نیز همین طرزت من فقط به زندانی‌ها یک داستان یک‌سختی‌ها بودم.